

بررسی میزان متجانس بودن نظام تصریفی زبان فارسی بر مبنای نظریه صرف طبیعی

فریده حق‌بین^۱، فاطمه کوشکی^{۲*}

۱. دانشیار زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه الزهرا (س)، تهران، ایران

۲. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

پذیرش: ۹۳/۷/۱۶

دریافت: ۹۳/۴/۸

چکیده

در پژوهش نظریه‌بنیاد و داده‌بنیاد حاضر، ضمن معرفی نظریه صرف طبیعی، نظام تصریفی زبان فارسی طبق اصل تجانس نظام - یکی از اصول مطرح در نظریه وابسته به نظام این نظریه - بررسی شده است. نگارندگان ضمن ارائه ویژگی‌های منحصربه‌فرد وندهای تصریفی و تجزیه و تحلیل آن‌ها براساس پنج ویژگی که در این اصل مطرح شده - وجود نظام‌های مقوله‌ای و مقولات، وجود صورتهای تصریفی متصل به پایه، وجود نمادها به صورت مجزا یا ترکیبی برای مقولات مختلف، وجود انواع نشانه‌های مرتبط با نظام مقوله‌ای آن زبان و وجود یا عدم وجود طبقات تصریفی - میزان متجانس بودن وندهای تصریفی زبان فارسی را بررسی کرده‌اند. به همین منظور وندهای مزبور در سه اَبَرطَبَقه اسم، فعل و صفت تجزیه و تحلیل شده‌اند که از میان این طبقات، اَبَرطَبَقه صفت کاملاً متجانس و متحدالشکل و دو اَبَرطَبَقه دیگر در رده‌های پایین‌تری از تجانس قرار گرفته‌اند.

کلیدواژه‌ها: صرف طبیعی، طبیعی‌بودن وابسته به نظام، نظام تصریفی، زبان فارسی، نظریه تجانس نظام.

۱. مقدمه

صرف طبیعی رویکردی است شناختی-نقشی که در اواخر دهه ۱۹۷۰ توسط درس‌لر، مایرثالر و ورتزل در آلمان و اتریش شکل گرفت. گزینش نام صرف طبیعی در واقع خود تقلیدی بود از عنوان واج‌شناسی طبیعی که توسط استامپ در اوایل ۱۹۷۰ در زمینه واج‌شناسی مطرح شد.

* نویسنده مسئول مقاله:
Email: fatemeh.koushki2020@gmail.com

* نویسنده مسئول مقاله:



به عقیده استامپ اکتساب نظام واجی یک زبان در کودکان مسئله سرکوب کردن فرایندهای واجی است نه فراگیری آنها (Carstairs, 1992: 215). نظرات استامپ راهی به صرف و مباحث صرفی گشود و صرفیون طبیعی ضمن شناخت برخی تضادها درصدد توصیف و بررسی آن برآمدند که از یک بُعد طبیعی می‌نمود؛ اما از بُعدی دیگر چندان ساده نیز نبود (Ibid: 216).

نظریه صرف طبیعی از سه نظریه فرعی تشکیل شده است که به‌طورمفصل در بخش سوم به آنها پرداخته شده است: ۱. نظریه جهانی‌ها، ۲. نظریه تجانس نظام و ۳. نظریه رده‌شناسی. در این پژوهش نظام تصریفی زبان فارسی براساس نظریه تجانس نظام ورتزل — یکی از نظریه‌های فرعی صرف طبیعی — بررسی شده است. طبق این نظریه، گویشوران خاص یک زبان همواره پدیده‌های صرفی خاصی را که از لحاظ شمی‌هنجارت‌تر باشند، ترجیح می‌دهند. میزان هنجار بودن را می‌توان بر اساس ویژگی‌های ساختاری یک زبان خاص تعیین کرد. برای نمونه آنچه در زبان ترکی طبیعی به‌نظر می‌رسد، ممکن است در زبانی مانند آلمانی طبیعی و هنجار نباشد. در نظریه تجانس نظام، اصولی مطرح است (رک. بخش ۴-۱) که طبق این اصول میزان متجانس بودن نظام تصریفی زبان را می‌توان بررسی کرد. در این مقاله داده‌های تصریفی زبان فارسی در قالب نظریه مذکور بررسی شده و متجانس بودن نظام تصریفی پس از تجزیه و تحلیل داده‌ها بیان شده است. پرسش پژوهش حاضر این بوده که نظام تصریفی زبان فارسی تا چه حد متجانس و متقارن است؟ همچنین فرض شده است که نظام تصریفی زبان فارسی از دیدگاه تجانس نظام، تقریباً متجانس است.

۲. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های صرفی و غیرصرفی بسیاری در چارچوب نظریه‌های طبیعی بر زبان‌های مختلف انجام شده است. ورتزل (1984) نظریه تجانس نظام را معرفی کرده است. درسler (1985) و همو به‌همراه همکاران (1987) نظریه صرف طبیعی را مطرح و جزئیات آن را بیان کرده‌اند. دیگر پژوهشگران، زبان‌هایی مانند اسلاوی، لهستانی و کروات را در چارچوب نظریه صرف طبیعی بررسی کرده‌اند (Manova, 2005; Dressler & et al., 1996). ووف و لفورد (1994) و درسler (1995) به‌ترتیب نظریه نشان‌داری و تصویرگونگی را بررسی کرده‌اند.

در پژوهش‌های غیرصرفی به مطالعات نحوی و واجی – که طبق نظریه‌های نحو طبیعی و واج‌شناسی طبیعی انجام گرفته‌اند – پرداخته شده است. فیوج (1994) و درسلر (1996) واج‌شناسی طبیعی را معرفی کرده‌اند. کوپکی (2001) ضمن مروری بر مکاتب زبان‌شناسی، به نظریه طبیعی در زبان پرداخته و مهم‌ترین اصول طبیعی بودن را برشمرده و سپس ویژگی‌های نحو طبیعی را بیان کرده است.

برخی از زبان‌شناسان ایرانی نیز در معرفی نظریه صرف طبیعی و ویژگی‌های مرتبط با این نظریه، پژوهش‌های ارزشمندی انجام داده‌اند. حق‌بین (۱۳۷۹) کلیتی از نظریه صرف طبیعی بیان کرده، سپس در پژوهشی دیگر (۱۳۷۸) عناصر تصریفی زبان فارسی و طبیعی بودن آن‌ها را در ساخت تصریفی برمبنای نظریه صرف طبیعی و نظریه نشان‌داری مرور کرده است. مظفری و کوشکی (۱۳۸۶) در مقاله‌ای فرایند ترکیب را در چارچوب نظریه یادشده بررسی کرده‌اند. غنی‌آبادی (۱۳۷۵) و البرزی (۱۳۷۹) ضمن معرفی مفهوم و اصول تصویرگونی در زبان، به بررسی میزان همسویی و تطابق داده‌های زبان فارسی با تقسیم‌بندی‌ها، الگوها و اصول تصویرگونی در زبان پرداخته‌اند که این اصل تصویرگونی با عنوان نظریه فرعی جهانی‌ها، یکی از اصول مطرح در نظریه صرف طبیعی است.

۳. ساختار نظریه صرف طبیعی

ساختار یک نظریه طبیعی مشتمل بر سطوحی است که آن نظریه درنظر می‌گیرد، صرفیون طبیعی پنج سطح زبانی را درنظر گرفته‌اند (Dressler & et al., 1987: 8-12):

۱. سطح جهانی‌های زبانی یا استعداد زبانی بشر؛
۲. سطح انواع زبان‌ها؛
۳. سطح توانش خاص یک زبان؛
۴. سطح هنجارها؛
۵. سطح کنش.

نظریه صرف طبیعی به سه سطح نخست توجه دارد و آن‌ها را بررسی می‌کند:

سطح اول: جهانی‌ها



این سطح براساس نظریه نشان‌داری یا نظریه الویت‌ها شکل گرفته و مشتمل بر کارکردها، عملکردها و اصولی است که پارامترهای طبیعی بودن را نشان می‌دهند. این پارامترها را می‌توان در یک پیوستار قرار داد که پدیده‌های صرفی را از دیدگاه طبیعی بودن در بالاترین سطح تا پایین‌ترین سطح طبیعی بودن توصیف می‌کنند (Dressler & et al., 1987: 26).

سطح دوم: انواع زبان‌ها

سطح انواع زبان‌ها بر اساس نظریه رده‌شناسی اسکالیکا (1979) شکل گرفته است. هرچند که نظریه نشان‌داری طبق معیارهای جهانی، ملاک‌های طبیعی بودن را به همه روش‌های دستوری نسبت می‌دهد؛ زبان‌های طبیعی از انواع مختلف روش‌های طبیعی و غیرطبیعی استفاده می‌کنند. به دلیل وجود تناقضات مجادله‌ای در زبان، یک نظام زبانی خاص نمی‌تواند همواره طبیعی‌ترین روش و تکنیک زبانی را از میان روش‌های موجود انتخاب نماید. بنابراین هر زبانی دارای مجموعه‌ای از گزینه‌های مختلف و متنوع از میان ملاک‌های طبیعی بودن است. یک زبان، طبیعی بودن در بعضی پارامترها را فدای طبیعی بودن در پارامترهای دیگر می‌کند. برای نمونه زبان‌های پیوندی^۱ در پارامترهای نموداری – یعنی زمانی که رابطه نموداری میان صورت و معنا وجود دارد و در برابر هر عضو یک معنا و مفهوم موجود است؛ برای نمونه برای صورت *read* مفهوم A و برای تکواژ *er* مفهوم B را می‌توان در نظر گرفت و معنای کل کلمه *reader* مجموع A+B خواهد بود – و در شفافیت واژی – یعنی صورت‌هایی که از نظر واژی در حداکثر تصویرگونگی باشند – مرز میان پایه و وند آن‌ها از نظر واژی و واجی مشخص است؛ اما گاهی وندافزایی منجر به کاهش پارامتر تصویرگونگی می‌شود و این زمانی اتفاق می‌افتد که در پایه یا وند تغییر واجی رخ دهد، مانند: *electric-ity ~ electric*. در اینجا نرم‌کامی‌شدگی اتفاق افتاده است:

/k/ → /s/

این‌گونه تغییرات واجی باعث تیرگی واژی می‌شود. تیرگی واژی زمانی افزایش می‌یابد که واج انتهایی پایه با واج ابتدایی پسوند تلفیق شود، برای نمونه در زبان ایتالیایی صورت اشتقاقی *lettore* «خواننده» واج انتهایی /g/ با واج ابتدایی وند /t/ ترکیب شده و واج کشیده جدید /t:/ تولید می‌شود (Dressler & et al., 1987: 101). زمانی که در مقابل یک دال تنها یک مدلول وجود داشته باشد، در آن صورت گفته می‌شود، عنصر زبانی مذکور از شفافیت معنایی

برخوردار است. برای نمونه از نظر اصل شفافیت معنایی، وندهای جمع‌ساز رفتارهای متفاوتی از خود نشان می‌دهند. وند پربسامد «ها» — که آن را می‌توان با همهٔ اسامی مفرد به‌کار برد — بالاترین شفافیت واژیه‌معنایی را داراست؛ اما پسوند تصریفی «ان» از این نظر چندان شفاف نیست. این پسوند افزون‌بر مفهوم جمع، مدلول‌های متعددی همچون اسم مکان، اسم زمان، قید حالت، معنای فاعلی، نقش معنایی ابزار دارد، مانند گرگان، بهاران، لنگان، خواهان، بام‌گلان که از میزان طبیعی بودن بالایی برخوردارند؛ اما از لحاظ نمایه‌گذاری و طول کلمه خیر. از سویی دیگر زبان‌های تصریفی و درون‌تصریفی^۲ به‌خاطر ماهیت تلفیقی بودنشان، از نظر نمایه‌گذاری و طول کلمه طبیعی‌اند؛ اما از دیدگاه دیگر پارامترها مانند نموداری بودن، شفافیت واژیه و شفافیت واژیه‌معنایی کمتر طبیعی‌اند.

سطح سوم: کفایت نظام

سطح توانش خاص یک زبان، بنابر نظریهٔ تجانس نظام ورتزل (1984) شکل می‌گیرد. هر زبانی تعدادی ویژگی‌های ساختاری معرف آن نظام دارد. یک پدیدهٔ صرفی — طبقهٔ تصریفی، صیغه‌ها، صورت‌های تصریفی و یا قوانین صرفی — ممکن است بر اساس پارامترهای جهانی (نشان‌داری) غیرطبیعی باشد؛ اما همین پدیده در نظام خاص یک زبان و براساس کفایت نظام خاص آن، هنجار و طبیعی جلوه کند. برای نمونه، در زبان آلمانی متداول و طبیعی است که یک اسم مذکر تک‌هجایی^۳ با پسوند جمع ساز -e جمع بسته شود و نه با پسوند -n:

(۱). der Hund «سگ»

a. die Hund-e «سگ‌ها»

از سویی دیگر برای اسم مذکر تک‌هجایی، طبیعی‌تر این است که با پسوند -n جمع بسته شود و نه با پسوند -e:

(۲). die Bahn «قطار»

a. die Bahn-en «قطارها»

۴. طبیعی بودن وابسته‌به نظام در تصریف^۴

همان‌طور که در بخش پیشین اشاره شد، یکی از نظریه‌های فرعی نظریهٔ صرف طبیعی، نظریهٔ وابسته‌به نظام ورتزل است که به آن نظریهٔ تجانس نظام^۵ نیز می‌گویند. از نظر ورتزل



(Dressler & et al., 1987: 59-62) گويشوران خاص يك زبان همواره پديده‌هاي صرفي ويژه‌اي - براي نمونه طبقات تصريفي، صيغه‌ها، صورت‌هاي تصريفي و نشانه‌هاي مقوله‌اي^۶ - را ترجيح مي‌دهند كه از لحاظ شمّي هنجارتر باشند. منظور از هنجار بودن يك پديده صرفي اين است كه به‌طور نسبي در تحول يك زبان ثابت باشد؛ الگوهاي تغييرات در زماني نظام‌مندی را از خود نشان دهد؛ به‌طور نسبي در فرايند اكتساب زبان اول زودتر فراگرفته شود و در زبان پريشي‌ها كمتر تحت‌تأثير قرار گيرد؛ اما از سوي ديگر آنچه براي گويشوران يك زبان هنجار به‌شمار مي‌آيد، كاملاً به اصول فارغ از نظام بستگي ندارد. ميزان هنجار بودن را مي‌توان با توجه به تجربه زباني خود گويشور، يعني براساس ويژگي‌هاي ساختاري يك زبان خاص تعيين كرد. از اين‌رو ميزان هنجار بودن يك پديده صرفي را تنها مي‌توان نسبت به يك زبان خاص سنجيد. براي نمونه آنچه در زبان تركي طبيعي به‌نظر مي‌رسد، ممكن است در زباني مانند آلماني طبيعي و هنجار نباشد؛ بنا بر اين افزون‌بر ويژگي‌هاي صرفي فارغ از نظام، وجود ويژگي‌هاي وابسته به نظام نيز لازم به‌نظر مي‌رسد. به‌همين‌منظور، ورتزل اين ويژگي‌ها را در دو دسته عمده نشان مي‌دهد: ۱. تجانس نظام؛ ۲. ثبات طبقات تصريفي^۷. در اينجا ويژگي تجانس نظام درباره نظام تصريفي زبان فارسي بررسي مي‌شود؛ اما پيش از آن لازم است، جزئيات اين ويژگي تبیین و تشریح شود.

۴-۱. طبيعي بودن وابسته به نظام و تجانس نظام

پيش از پرداختن به اصل تجانس نظام بهتر است، به ويژگي‌هاي اشاره شود كه ورتزل به آن‌ها ويژگي‌هاي ساختاري معرف نظام مي‌گويد. وي معتقد است، نظام تصريفي هر زبان داراي ويژگي‌هاي ساختاري است كه نوع آن زبان را از لحاظ رده‌شناختي تعيين و آن را از ديگر نظام‌هاي زبان متمايز مي‌كند؛ اما اين ويژگي‌ها را نبايد به‌عنوان يك كل در نظر گرفت؛ بلكه منطقي اين است كه ويژگي‌هاي هر نظام تصريفي را از طريق نظام‌هاي تصريفي طبقات تصريفي واژه‌ها به‌طور جداگانه تعيين كرد، براي نمونه همه اسمي در زبان تركي به يك‌شيوه تصريف مي‌شوند، مانند واژه *nil* «سال» كه به‌صورت زير تصريف مي‌شود:

(۳).

اسم مفرد	اسم جمع
a. yil	g. yil-lar
b. yil-in (اضافی)	h. yil-lar-in
c. yil-a ^۸ مفعول غیر صریح	i. yil-lar-a
d. yil-i ^۹ سببی	j. yil-lar-i
e. yil-dan ^{۱۰} مفعول آزی	k. yil-lar-dan
f. yil-da ^{۱۱} مکانی	l. yil-lar-da

طبق ویژگی‌های زیر می‌توان نظام تصریفی اسم را در زبان ترکی به شرح زیر تعیین کرد:

۱. وجود نظام‌های مقوله‌ای^{۱۲} و مقولات: برای نمونه مقولات جمع و مفرد، جزو نظام‌های مقوله‌ای شمار و حالات^{۱۳} اسمی^{۱۴}، اضافی، مفعول غیرصریح، سببی، مفعول آزی و مکانی نیز جزو نظام‌های مقوله‌ای اسم در زبان ترکی به‌شمار می‌آیند.

۲. وجود صورت‌های تصریفی متصل به پایه یا متصل به ستاک: زبان آلمان زبانی است که صورت‌های تصریفی آن به پایه می‌چسبند. البته هر دو نوع صورت تصریفی در این زبان وجود دارند؛ اما صورت‌های تصریفی پایه غالب‌اند و در فرایندهای حالت‌سازی^{۱۵} و جمع‌سازی^{۱۶} به‌کار می‌روند و نیز صورت‌های تصریفی متصل به ستاک فقط در چند طبقه جزئی که پسوند -n می‌گیرند، ظاهر می‌شوند.

۳. وجود نمادها به صورت مجزا یا ترکیبی برای مقولات مختلف: در زبان ترکی مقولات جداگانه نمادگذاری می‌شوند.

(۴).

a. yil-lar-in
b. year+ pl (جمع) + G (اضافی)

۴. وجود انواع نشانه‌های مرتبط با نظام مقوله‌ای آن زبان: گاهی اوقات ممکن است نشانه‌ها از نوع پسوندی باشند. برای نمونه در زبانی، مانند آلمانی نه تنها صورت جمع از طریق افزودن پسوند ساخته می‌شود؛ بلکه به وسیله تصریف حرف تعریف و فرایند هماهنگی پسرو^{۱۷} واکه نیز قابل تولید است.



(۵).

- a. (N sg.) die Maus «موش» اسم، حالت نهادی مفرد
- b. (G/D sg.) der Maus حالت اضافی / مفعول غیرصريح مفرد
- c. (N/A pl.) die Mäus-e حالت نهادی / مفعولی، جمع

۵. وجود یا عدم وجود طبقات تصریفي: زبان ترکی طبقات تصریفي دستوری ندارد؛ اما زبان‌های لاتین و آلمانی دارای طبقات تصریفي بسیارند.

با توجه به ویژگی‌های یادشده، تصریف اسم در زبان ترکی از نظر ساختاری کاملاً متحدالشکل است. به عبارت دیگر همه مقولات تصریفي در کلیه اسم‌های زبان ترکی ظاهر می‌شوند، همه اسامی دارای صورت‌های تصریفي پایه‌اند. در همه اسامی مقولات جداگانه نمودگزار می‌شوند و غیره.

به ویژگی‌های یک تا پنج، ویژگی‌های ساختاری معرف نظام گفته می‌شود. این ویژگی‌ها در حقیقت ماهیت نظام‌های تصریفي زبان را تعیین می‌کنند. وقتی که ویژگی‌های ساختاری معرف نظام مربوط به نظام تصریفي یک طبقه از واژه‌ها، در زبانی خاص تعیین و مشخص شود، آن‌گاه می‌توان به آسانی تعیین کرد که هر کدام از پدیده‌های صرفی آن نظام تا چه حد با این ویژگی‌ها تطابق دارد یا به عبارت دیگر متجانس با آن نظام‌اند. میزان تجانس نظام براساس تطابق یک صیغه، یک صورت تصریفي و یا نشانه صرفی مقوله‌ای یا قانون تصریفي با ویژگی‌های ساختاری معرف نظام تعیین می‌شود. بنابراین تجانس نظام به‌عنوان یک معیار و سنجش عمل می‌کند؛ اما این ویژگی‌ها ماتریس طبقه‌بندی شده‌ای‌اند که نشان می‌دهند برای صرف تصریفي یک زبان خاص چه چیزی هنجار یا غیرهنجار است.

۲-۴. ویژگی‌های ساختاری معرف نظام و تغییرات صرفی

ویژگی‌های ساختاری معرف نظام، حافظ و نگه‌دارنده نظام زبان‌اند و در برابر تغییرات صرفی مقاومت می‌کنند. درعین حال پدیده‌هایی که متجانس با نظام نیستند یا خودبه‌خود محو می‌شوند و یا تبدیل به پدیده‌ای متجانس با نظام زبان می‌شوند. برای نمونه به‌نظر می‌رسد، نظام چهارحالتی در زبان آلمانی علی‌ای باستان^{۱۸} نظام متجانس ایجاد می‌کند و نظام پنج‌حالتی، نظام نامتجانس. در نتیجه مقوله ابزار نامتجانس است؛ بنابراین جای خود را به مفعول غیرصريح در

آلمانی علیای میانه و نو می‌دهد و هیچ صورت تصریفی یا صیغه غیرمتجانس امروزی با توجه به ویژگی شماره یک – که در بخش (۲-۱) ذکر شد – در زبان آلمانی وجود ندارد (Dressler & et al., 1987: 65-66).

همان‌طور که پیش‌تر نیز ذکر شد، صورت تصریفی پایه در زبان آلمانی علیای نو یکی از ویژگی‌های تصریفی اسم است؛ اما صورت تصریفی ستاک، فقط در جمع‌سازی تعداد کمی از طبقات تصریفی کاربرد دارد:

(۶).

a. Radi-us (شعاع) ~ Radi-en (شعاع‌ها)

بنابراین صورت تصریفی پایه متجانس با نظام است و تغییر زبانی در جهت حذف و جایگزینی صورت تصریفی ستاک انجام می‌شود.

(۷).

a. Kont-en, Tub-en, Radi-en > konto-s, tuba-s, radiuss-e

در همه نمونه‌های a. ۷. پدیده‌های صرفی با ویژگی‌های ساختاری معرف نظام همخوانی ندارند یا به سخن دیگر، نامتجانس با نظام تصریفی خاص آن زبان‌اند. از آنجایی که انتظار می‌رود پدیده‌های صرفی نامتجانس حذف شوند، بنابراین ویژگی‌های ساختاری معرف نظام جهت و مسیر بسط و تغییر نظام‌های تصریفی را تعیین می‌کنند. تغییرات صرفی در چارچوب ویژگی‌های ساختار معرف نظام رخ می‌دهند؛ ولی نمی‌توان هیچ تغییر صرفی یافت که باعث تغییر ویژگی‌های ساختاری معرف نظام شود. ویژگی‌های ساختاری معرف نظام در برابر تغییرات صرفی مقاومت می‌کنند. به نظر می‌رسد این فرضیه چندان قابل‌دفاع نباشد؛ زیرا زبان‌های مختلف و حتی زبان‌هایی که از لحاظ ژنتیکی به یک خانواده تعلق دارند، دارای ویژگی‌های ساختاری متفاوتی‌اند، برای نمونه صورت تصریفی پایه در مقوله اسم در زبان آلمانی علیای نو غالب؛ اما در زبان لاتین صورت تصریفی ستاک غالب است. از سوی دیگر صورت تصریفی ستاک در زبان آلمانی علیای باستان مقوله تصریفی غالب به‌شمار می‌رود. از یازده طبقه تصریفی، هفت مورد آن‌ها دارای ستاک و تنها چهار مورد دارای صورت تصریفی پایه‌اند. حال این پرسش پیش می‌آید که چگونه ویژگی‌های ساختاری معرف نظام می‌توانند از زبانی به زبانی دیگر و یا از مرحله خاص یک زبان به مرحله‌ای دیگر تغییر کنند؛ درحالی که ادعا شده است، این ویژگی‌ها در برابر تغییرات صرفی مقاوم‌اند. ورتزل و همکارش (1987: 69) در



پاسخ به این پرسش بیان می‌کنند که تغییرات در زمانی ویژگی‌های ساختاری معرف نظام، در اثر تغییرات فوق‌صرفی^{۱۹} و عمدتاً تغییرات واجی به وجود می‌آیند. برای نمونه در زبان آلمانی تغییر ویژگی‌های ساختاری معرف نظام درباره صورت‌های تصریفی ستاک به صورت‌های تصریفی پایه در اثر تقلیل واجی واکه‌های پایانی^{۲۰} به /e/ از مرحله زبان آلمانی علیای باستان به زبان آلمانی علیای میانه رخ می‌دهد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت، از دیدگاه تغییر زبانی، صرف مستقل عمل نمی‌کند؛ بلکه با بخش‌های دیگر زبان، مانند واج‌شناسی در تعامل است. تغییر کیفی ویژگی‌های ساختاری معرف نظام یک تغییر فوق‌صرفی به‌شمار می‌آید.

ورتزل معتقد است که صرف فقط ویژگی‌های ساختاری معرف نظام را تولید می‌کند و هیچ ویژگی جدیدی نمی‌تواند به وجود بیاورد. از آنجایی که ویژگی‌های ساختاری معرف نظام ماهیت یک نظام را تعیین می‌کنند؛ بنابراین نظام تصریفی جدید همواره ناشی از عوامل فوق‌صرفی است. از دیدگاه صرفی، این ویژگی‌ها کاملاً نظام‌منداند و تغییرات آن‌ها عمدتاً ناشی از تغییرات واجی است و نه صرفی (Dressler & et al., 1987: 76).

۵. نظام تصریفی

واژه inflection از دستور سنتی لاتین اقتباس شده است. ریشه این کلمه — یعنی flect که معادل انگلیسی آن flex است — به معنای خمیدگی است. از معنای ریشه این کلمه می‌توان دریافت که واژه مورد نظر باید از لحاظ صوری تغییر یابد تا بتواند در یک جمله و در جایگاهی خاص از آن جمله جای گیرد (Aronoff & Fudeman, 2005: 151). پیش از تحلیل نظام تصریفی ضروری است به برخی از مهم‌ترین ویژگی‌های این نظام پرداخته شود.

۵-۱. ویژگی‌های نظام تصریفی

تصریف نیز مانند هر پدیده زبانی دارای ویژگی‌های متنوعی است که برخی از آن‌ها منحصربه‌خود این نظام است و برخی دیگر میان تمام پدیده‌های صرفی مشترک است. بنابراین به منظور آشنایی بیشتر با این ویژگی‌ها به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. فرایند تصریف حافظِ مقوله است: وقتی که پسوند «تر» و یا «ترین» به یک صفت افزوده شود، برون‌دادِ این وندافزایی باز یک صفت است؛ بنابراین در فرایند تصریف، مقوله پایه تغییر نمی‌کند.
۲. تصریف با نحو مرتبط است: مقولات تصریفی نقش عمده‌ای در نحو ایفا می‌کنند. تطابق یکی از مقولات تصریفی است که عمده‌ترین نقش نحوی را عهده‌دار است. شناسه‌های فعلی زبان فارسی در این دسته قرار می‌گیرند؛ اما نمی‌توان مقوله زمان و یا حداقل نمود را همچون رابطه تطابق، مرتبط با نحو دانست (Haspelmath, 2002: 71).
۳. تصریف بسیار رایج است: همان‌طور که اغلب صرفیون معتقداند، (Aronoff & Fudeman, 2005: 161; Bauer, 1988: 79; Haspelmath, 2002: 75) زبانی بسیار بالایی برخوردارند، به طوری که اغلب، نشانه‌های تصریفی را می‌توان تقریباً بی‌استثنا به پایه مناسب افزود.
۴. وندهای تصریفی در حاشیه قرار می‌گیرند: برخلاف وندهای اشتقاقی که به ریشه نزدیک‌تراند، وندهای تصریفی دورتر از ریشه واقع می‌شوند؛ برای نمونه در واژه‌کارگراها (کار + گر + ها) پسوند اشتقاقی گر به ریشه نزدیک‌تر است. این ویژگی در بیشتر زبان‌های دنیا معتبر است؛ اما با وجود این، در برخی از زبان‌های طبیعی استثنائاتی نیز به چشم می‌خورد.
۵. وندهای تصریفی مجموعه‌ای بسته‌اند: عموماً افزودن و یا حذف یک وند تصریفی جدید به مجموعه وندهای تصریفی کمتر اتفاق می‌افتد. نظام تصریفی زبان فارسی نیز از این امر مستثنا نیست و تعداد وندهای این نظام محدود است و چندان دستخوش تغییر نمی‌شود.
۶. صورت‌های تصریفی از نظر معنایی منظم و قاعده‌منداند: زمانی که یک وند تصریفی به پایه افزوده می‌شود، تاحدی بر معنای پایه تأثیر می‌گذارد، برای نمونه با افزودن پیشوند «نَ»/ «مَ» به فعل (نشین/ منشین) مفهوم نفی به پایه افزوده می‌شود.
۷. مقولات تصریفی معنای انتزاعی دارند: مقوله تطابق به هیچ‌وجه با معنای پایه مرتبط نیست و فقط رابطه واژه موردنظر را با دیگر واژه‌ها در بافت نحوی نشان می‌دهد. مقوله زمان چندان مرتبط با معنای فعل نیست؛ زیرا ماهیت یک عمل با زمان رخداد آن ارتباطی ندارد. با این حال مقوله نمود متفاوت عمل می‌کند، این مقوله به طور مستقیم با معنای پایه در تعامل است و ماهیت عمل را در طول زمان رخداد آن نشان می‌دهد (Haspelmath, 2002: 74).



۸. همهٔ صورت‌های تصریفی در فرهنگ لغت ثبت نمی‌شوند: برخلاف وندهای اشتقاقی که در فرهنگ لغت ثبت می‌شوند، صورت‌های تصریفی این‌گونه نیستند؛ مگر اینکه صورت مزبور قرصی باشد، برای نمونه واژه‌های جمع مکسر و یا واژه‌هایی که با وند تصریفی عربی جمع بسته می‌شوند، در فرهنگ لغت موجوداند.

حال با توجه به ویژگی‌های یادشده و براساس ویژگی‌های ساختاری معرف نظام^{۲۱}، نظام تصریفی زبان فارسی، در قالب سه طبقهٔ کلان تصریفی یعنی طبقات تصریفی اسم، فعل و صفت تجزیه و تحلیل می‌شود.

۲-۵. تصریف اسم

اسم دارای ویژگی‌ها و نشانه‌های صرفی خاص خود است که براساس همین ویژگی‌ها و نشانه‌ها می‌توان آن را از دیگر مقولات متمایز کرد، مانند نشانه‌های صرفی اسم که عبارت‌اند از: نشانهٔ معرفگی، ندایی، حالت اضافی، حالت ملکی و شمار جمع. از میان این نشانه‌ها تنها نشانهٔ جمع جزو وندهای تصریفی است و سایر نشانه‌ها واژه‌بست‌اند.

به‌منظور بررسی اصل تجانس نظام دربارهٔ تصریف اسم، نیاز است ویژگی‌های ساختاری معرف نظام دربارهٔ تصریف اسم یک‌به‌یک بررسی شوند:

۱. تصریف اسم در زبان فارسی تنها یک نظام مقوله‌ای دارد به نام ارزش شمار که مشتمل بر دو ارزش مفرد و جمع است. ارزش مفرد بدون نشانه و ارزش جمع نشانه‌دار است.
۲. پسوندهای جمع را می‌توان به همهٔ ستاک‌ها و پایه‌ها افزود، مانند *خرمندان* و *کارخانه‌داران* که *خرمندان* و *کارخانه‌دار* ستاک‌اند.
۳. تقریباً بیشتر مقولات شمار به‌صورت جداگانه تصریف می‌شوند. تنها دربارهٔ جمع مکسر و اسم جمع، مقولهٔ شمار به‌صورت یک نماد مجزا و قابل تفکیک دیده نمی‌شود. در صورت‌های جمع مکسر با تغییر آوایی صورت مفرد به جمع تبدیل می‌شود، مانند نمونه‌های ۸:

(۸). مکتب ← مکاتب / عالم ← علما / عنصر ← عناصر

اسم‌های جمع نیز بدون هیچ‌گونه تغییر آوایی یا نشانهٔ صوری مفهوم جمع را یادآوری می‌کنند، مانند نمونه‌های ۹:

(۹). گله، رمه، ایل، لشکر.

۴. نشانه‌های جمع در مقوله شمار اسم به سه صورت مشاهده می‌شوند: به صورت پسوند (ها، ان، ین، ون، ات، جات)، تغییر آوایی در صورت‌های جمع مکسر، و بدون تغییر آوایی در اسم‌های جمع.

۵. برای تصریف اسم می‌توان یک طبقه تصریفی کلان در نظر گرفت که همه فرایندهای جمع‌سازی را در خود جای می‌دهد. سپس این طبقه تصریفی کلان به دو طبقه تقسیم می‌شود که این طبقات به نوبه خود از طبقات خردی نیز تشکیل شده‌اند و بر اساس نوع فرایند از یکدیگر جدا می‌شوند. طبقه نخست آن به شرح زیر است:

الف. طبقه خرد بسیار زایای پسوند «ها» و پسوند «ان» که این پسوند نیز واژگونه‌های «سیان»، «گان» و «وان» را دارد؛

ب. طبقه خرد نیمه‌زایای پسوند «ین»، «ون» و «ات».

طبقه دوم نیز دو طبقه خرد دارد:

الف. طبقه خرد نیمه‌زایای جمع مکسر که کلمات آن حاصل تغییرات آوایی است؛

ب. طبقه خرد نازایای اسم جمع که صورت جمع با صورت مفرد آن برابر است.

با توجه به پنج ویژگی مطرح‌شده به این نتیجه می‌رسیم که تصریف اسم از لحاظ اصل تجانس نظام در وضعیت بیشینه قرار دارد و متجانس است، به عبارتی اسم دارای مقوله شمار است؛ تمام صورت‌های تصریفی اسم از ستاک و پایه قابل‌اشتقاق‌اند؛ در مقوله شمار انواع نشانه‌های جمع مرتبط به آن مقوله موجود است و در تصریف اسم تعداد قابل‌توجهی طبقات تصریفی خرد وجود دارند. شایان ذکر است، طبقات خرد جمع مکسر و اسم جمع جزو طبقات نامتجانس با نظام‌اند و به همین دلیل در طبقه‌ای جدا از سایر طبقات قرار داده می‌شوند.

۳-۵. تصریف فعل

پایه فعل به یکی از مفاهیم کنش (عمل)، حالت، دگرگونی و یا ترکیبی از آن‌ها اشاره می‌کند و نیز ویژگی‌های نحوی (ساختی) ویژه‌ای دارد که در این پژوهش ویژگی‌های نحوی منظور نظر ما نیست؛ اما از نظر ساختارهای فعل در مقولات زمان، نمود، جهت، وجه، شخص، شمار، نفی و سببی صرف می‌شود.



نظام تصریفی زبان فارسی نیز همچون نظام تصریفی اسم دارای ویژگی‌های ساختاری منحصر به خود است که در این قسمت به آن ویژگی‌ها پرداخته می‌شود:

۱. فعل دارای هشت نظام مقوله‌ای است: زمان، نمود، جهت، وجه، شخص، شمار، نفی و سببی. در کتاب‌های دستور زبان فارسی به مقولات زمان، نمود، وجه، شخص و شمار جداگانه اشاره شده است. در این میان، ماهوتیان (۱۳۷۸: ۲۱۰) افزون بر این مقولات، مقوله جهت را نیز بررسی کرده است؛ اما نشانه‌های نفی و سببی را در نظام‌های مقوله‌ای جداگانه قرار نداده است. نگارندگان بر این باورند که چون در زبان فارسی - برخلاف زبان‌هایی همچون انگلیسی که علامت نفی به صورت تکواژ جداگانه [not] به کار می‌رود - از پیشوند «نَدَ»/na/ و واژگونه‌های آن استفاده می‌شود و نیز چون درباره مفهوم سببی نماد مربوط به شکل پسوند «ان»/ân/ نیز به دنبال پایه می‌آید و افزون بر آن چون این دو وند تصریفی از لحاظ معنا و کاربرد متمایز از دیگر وندها عمل می‌کنند؛ بنابراین نیاز است این دو وند، همچون دیگر نشانه‌های تصریفی در دو مقوله جداگانه نفی و سببی قرار داده و بررسی شوند.

۲. وندهای تصریفی به پایه فعل افزوده می‌شوند، مانند نمونه‌های ۱۰:

(۱۰). می‌خوانم ← می- + خوان + مَ
پیشوند حال اخباری پایه فعل شناسه

۳. مقولات نمود، وجه، نفی و سببی به صورت جداگانه نمادگذاری می‌شوند، مانند نمونه‌های ۱۱-۱۴:

(۱۱). می‌نویسم ← می- + نویس + مَ

(۱۲). بخوانم ← ب- + خوان + مَ

(۱۳). نرفتم ← نَدَ- + رفت + یم

(۱۴). خوراندند ← خور + ان + د + خند

مقوله زمان افزون بر نمادهای جداگانه برای زمان گذشته («د»/d/، «ید»/id/، «ت»/t/ و «-اد»/âd/) دارای پسوند «ه»/e/ است که به طور هم‌زمان این پسوند در ساخت زمان‌های ماضی نقلی، ماضی بعید و نیز فعل مجهول از مقوله جهت کاربرد دارد؛ بنابراین پسوند یادشده یک نماد ترکیبی است نه جداگانه، مانند نمونه‌های ۱۵-۱۷:

(۱۵). گذارنده‌ام ← گذراند + ه + مَ (حال کامل)

(۱۶). خواننده بودم ← خواند + ه + بود + مَ (ماضی بعید)

(۱۷). نوشته شد ← نوشت + ه + شد (مجهول)

باید گفت که مقوله زمان افزون بر نمادهای فوق، صورت‌های بی‌قاعده نیز دارد. همان‌طور که در نمونه‌های ۱۸-۲۰ مشاهده می‌شود، پایه فعل گذشته نسبت به پایه فعل حال، دستخوش تغییر آوایی خاصی شده است:

(۱۸). می‌آویزم ← می- + آویز + مَ / آویختم ← آویخت + مَ

(۱۹). می‌گمارم ← می- + گمار + مَ / گماشتم ← گماشت + مَ

(۲۰). می‌شویم ← می- + شوی + مَ / شستم ← شست + مَ

افزون بر موارد یادشده، مقولات شخص و شمار نیز از نمادهای مشترک استفاده می‌کنند و در واقع تکواژهای آمیخته^{۲۲} اند:

مَ /am/ اول شخص مفرد

می /i/ دوم شخص مفرد

د /ad /Ø/ سوم شخص مفرد

میم /im/ اول شخص جمع

مید /id/ دوم شخص جمع

مَند /and/ سوم شخص جمع

لازم به ذکر است که پسوند رابط افعال ماضی نقلی با پسوندهای شناسه از نظر صوری شبیه‌اند.

۴. برای مقولات تصریفی فعل، نشانه‌های مختلفی وجود دارد:

- نشانه‌های مقوله زمان: به تجزیه ساختوازی نمونه‌های ۲۱-۲۴ توجه نمایید:

(۲۱). الف. می‌خوانم ← می- + خوان + مَ

ب. خواندم ← خوان + د + مَ

ج. می‌رانم ← می- + ران + مَ

د. راندم ← ران + د + مَ

(۲۲). الف. می‌بافم ← می- + باف + مَ

ب. بافتم ← باف + ت + مَ



- ج. می‌کُشَم ← می- + کُش + مَ
 د. کُشْتَم ← کُش + ت + مَ
 (۲۳). الف. می‌خندَم ← می- + خند + مَ
 ب. خندیدَم ← خند + ید + مَ
 ج. می‌بوسَم ← می- + بوس + مَ
 د. بوسیدَم ← بوس + ید + مَ
 (۲۴). الف. می‌اُفْتَم ← می- + اُفت + مَ
 ب. اُفتادَم ← اُفت + اد + مَ
 ج. می‌ایستَم ← می- + ایست + مَ
 د. ایستادَم ← ایست + اد + مَ

مقایسه ساختوازی موارد ۲۱-۲۴، چهار پسوند گذشته را مشخص می‌نماید: «د» /d/، «ید» /id/، «ت» /t/ و «اد» /âd/؛ اما صورت‌های بی‌قاعده هیچ‌وند و نماد جداگانه‌ای دال بر زمان گذشته ندارند و مفهوم زمان گذشته با تغییر آوایی نشان داده می‌شود. بررسی پایه فعل‌های بی‌قاعده نشان می‌دهد که ممکن است در آن‌ها یک و یا دو واج پایانی و یا واکه در مقایسه با همان پایه فعل در صورت پایه حال به صورت دیگری ظاهر شود و یا واج پایانی حذف گردد و یا از دو واج پایانی یکی تبدیل به واجی دیگر شده و دیگری حذف شود:

۱. تبدیل واج پایانی:
 آموز: آموز + ت ← آموخت
 رو: رو + ت ← رفت
 گذر: گذر + ت ← گذشت
۲. تبدیل دو واج پایانی:
 برخیز: برخیز + ت ← برخاست
 نشین: نش + س + ت ← نشست
 نویس: نوش + ت ← نوشت
۳. حذف واج پایانی:
 گزین: گزی + د ← گزید

آفرین: آفری + د ← آفرید

۴. حذف و تبدیل واج‌ها:

گری(ی): گری + س + ت ← گریست

شو: ش + د ← شد

گرد: گش + ت ← گشت

۵. تبدیل و افزایش واج:

شو: ش + س + ت ← شست

جو(ی): ج + س + ت ← جست

گری: گری + س + ت ← گریست

در ضمن مقوله زمان برای ساخت فعل‌های ماضی نقلی و ماضی بعید از نشانه «ه» /e/ استفاده می‌کند، مانند نمونه‌های ۲۵-۲۷:

(۲۵). خندیده‌ام ← خندید + ه + م

(۲۶). خورده‌ام ← خورد + ه + م

(۲۷). شسته شد ← شست + ه + شد

- نشانه مقوله نمود: نشانه «می» /mi/ به شکل پیشوند پیش از پایه‌های افعال حال اخباری، گذشته استمراری، گذشته التزامی به کار می‌رود، مانند نمونه‌های ۲۸:

(۲۸). می‌خوانم، می‌خواندم، می‌خواندم در جمله /گر می‌خواندم، ...

- نشانه مقوله جهت: در این مقوله پسوند «ه» /e/ وجود دارد که با افزودن به پایه فعل، پایه مفعولی برای ساخت فعل مجهول تولید می‌کند، مانند نمونه ۲۹:

(۲۹). کشته شد ← کشت + ه + شد

- نشانه مقوله وجه: به تجزیه ساختوازی نمونه‌های ۳۰-۳۲ توجه کنید:

(۳۰). الف. بخوان ← ب + خوان

ب. بخوانم ← ب + خوانم

ج. بروم ← ب + بروم

د. بروم ← ب + بروم

(۳۱). الف. بیندیشم ← بید + اندیشم



- ب. بیفتم ← بی + فتم
 ج. بینگارم ← بی + نگارم
 (۳۲). الف. بُرو ← ب + رو
 ب. بُدو ← ب + دو
 ج. بُخور ← ب + خور

مقایسه ساختوازی موارد ۳۰-۳۲ با یکدیگر، دو پیشوند التزامی و امر «ب» /be/ و «بی» /biy/ و نیز پیشوند امر گفتاری «ب» /bo/ را در بافت‌های آوایی خاص مشخص می‌نماید، مانند نمونه‌های (۳۳-۳۵):

(۳۳). ب- /be/، پیش از پایه فعل با صامت آغازی؛

(۳۴). بی- /biy/، پیش از پایه فعل با مصوت آغازی؛

(۳۵). ب- /bo/، پیش از پایه فعل با مصوت آغازی [+گرد]؛

با این حال ممکن است هر یک از دو پیشوند امر و التزامی «بی» /biy/ و «ب» /be/ و یا «ب» /bo/ پیش از فعل‌های نمونه ۵۷ ظاهر شود، هر چند در گفتار عادی بیشتر «ب» /bo/ به کار می‌رود.
 - نشانه مقوله شناسه یا مطابقه: چنان‌که در نمونه‌های ۲۱-۲۴ مشاهده می‌شود، آخرین پسوند - پسوند شناسه برای اول شخص مفرد، دوم شخص و نیز سوم شخص جمع - در ساختوازی فعل حال و گذشته ثابت و به ترتیب مفرد و جمع به شرح زیر است:

مَ /am/	می /i/	دَ /ad/
میم /im/	مید /id/	دند /and/

تنها پسوند سوم شخص مفرد در صورت فعل حال در گفتار رسمی «دَ» /ad/ و در گفتار عادی «ه» /e/ است، مانند نمونه‌های ۳۶:

(۳۶). می‌گوید ← می‌گه / می‌خندد ← می‌خنده

- نشانه مقوله نفی: مقایسه نمونه‌های ۳۷-۳۸ نشان می‌دهد که پیش از پیشوند «می» /mi/، پیشوند منفی «ن» /ne/ و پیش از هر صورت فعل بدون پیشوند فعلی، پیشوند منفی «ن» /na/ ظاهر می‌شود.

(۳۷). الف. نمی‌خوانم ← ند + می‌خوانم

ب. نمی‌خواندم ← ند + می‌خواندم

(۳۸). الف. نخوان ← فـَ + خوان

ب. نخواهم خواند ← فـَ + خواهم + خواند

در بافت‌های ادبی، پیشوند نفی پیش از فعل امر به شکل «مـَ/ma/ می‌آید، مانند نمونه‌های ۳۹:

(۳۹). الف. مخوان ← مـَ + خوان

ب. منشین ← مـَ + نشین

ج. مزن ← مـَ + زن

- نشانه مقوله سببی: فعل سببی با افزودن پسوند «ان/ân/» به پایه فعل پدید می‌آید. این پسوند تنها به دنبال برخی از پایه‌های فعلی به کار می‌رود؛ مانند نمونه‌های ۴۰:

(۴۰). الف. خوراندن (از پایه فعل خور، خوردن)

ب. سوزاندن (از پایه فعل سوز، سوختن)

ج. پاشاندن (از پایه فعل پاش، پاشیدن)

۶. طبقه کلان تصریفی فعل دارای طبقات تصریفی نیست و تنها از چند خرده طبقه تصریفی تشکیل شده که به شرح زیراند:

۱. طبقه خرد بسیار زایای پیشوند منفی؛

۲. طبقه خرد بسیار زایای پسوند شناسه یا مطابقه؛

۳. طبقه خرد بسیار زایای پیشوند «می-»؛

۴. طبقه خرد بسیار زایای پسوندهای گذشته؛

۵. طبقه خرد بسیار زایای پیشوند افعال التزامی و امر؛

۶. طبقه خرد بسیار زایای پسوند پایه مفعول؛

۷. طبقه خرد نیمه‌زایای پسوند سببی؛

۸. طبقه خرد نیمه‌زایای صورت‌های بی‌قاعده زمان گذشته.

طبق ویژگی‌های ساختاری مطرح شده، فعل دارای هشت نظام مقوله‌ای است: زمان، نمود، جهت، وجه، شخص، شمار، نفی و سببی، وندهای تصریفی فعل به پایه افزوده می‌شوند، مقولات نمود، وجه، نفی و سببی از نمادهای جداگانه استفاده می‌کنند؛ ولی زمان، جهت، شخص و شمار نمادهای مشترک دارند. افزون بر این در مقوله زمان صورت‌های بی‌قاعده‌ای وجود دارند که مفهوم زمان را با تغییرات آوایی خاصی نشان می‌دهند و یک طبقه خرد بی‌قاعده دارند. برای



هرکدام از مقولات فعلی نشانه‌های مربوط به آن مقولات موجود است و در تصریف فعل، شمار قابل توجهی طبقات تصریفی خرد وجود دارد.

۴-۵. تصریف صفت

به دسته‌ای از واژه‌ها که از لحاظ معنایی به حالت یا چگونگی اسم اشاره می‌کنند، صفت گفته می‌شود (مشکوٰۃ‌الدینی، ۱۳۸۴: ۹۸). مانند نمونه‌های ۴۱:

(۴۱). دانا، خوب، پارسا، آهسته، تند، آرام، جوان، آسوده، ساده، سرخ، خوش، خرسند، زود، دیر، دور، نزدیک، زنده.

مفهوم حالت یا چگونگی واژه صفت ممکن است، ثابت و بی‌درجه باشد. به این صفات، صفت ثابت گفته می‌شود، مانند نمونه‌های ۴۲:

(۴۲). زنده، مذکر، نر، مؤنث، ماده، دوم، همیشگی

از آنجایی که صفات ثابت از لحاظ مفهوم بیانگر حالت یا چگونگی ثابت اسم هستند و به درجات مختلف حالت اشاره نمی‌کنند، به صورت صفت برتر و برترین به کار نمی‌روند و نمی‌توان به آن‌ها پسوند «تر» /tar/ و «ترین» /tarin/ افزود، مانند نمونه‌های ۴۳:

(۴۳). *مؤنث‌تر، *ماده‌تر، *مرده‌تر، *مذکرتر

برخلاف نمونه‌های ۴۳، دسته‌ای دیگر از صفات هستند که به حالت‌های درجه‌ای اشاره می‌کنند و به همین سبب درجاتی را شامل می‌شوند. به این دسته از صفات، صفات درجه‌ای گفته می‌شود. این دسته از صفات به صورت صفت برتر و برترین به کار می‌روند، مانند نمونه‌های ۴۴:

(۴۴). الف. دانا، خوب، پارسا، آهسته، تند، آرام، جوان، آسوده، ساده، سرخ، خوش، خرسند، زود، دیر، دور، نزدیک؛

ب. داناتر، خوب‌تر، پارساتر، آهسته‌تر، تندتر، آرام‌تر، جوان‌تر، آسوده‌تر، ساده‌تر، سرخ‌تر، خوش‌تر، خرسندتر، زودتر، دیرتر، دورتر، نزدیک‌تر؛

ج. داناترین، خوب‌ترین، پارساترین، آهسته‌ترین، تندترین، آرام‌ترین، جوان‌ترین، آسوده‌ترین، ساده‌ترین، سرخ‌ترین، خوش‌ترین، خرسندترین، زودترین، دیرترین، دورترین، نزدیک‌ترین.

ویژگی‌های ساختاری معرف نظام تصریفی صفت عبارت‌اند از:

۱. نظام تصریفی صفت در زبان فارسی یک نظام مقوله‌ای به نام مقوله مقایسه دارد؛
 ۲. وندهای تصریفی در این نظام به پایه و ستاک افزوده می‌شوند: داناترین، خردمندترین؛
 ۳. مقوله مقایسه از طریق وندافزایی — یعنی وندهای مجزای «تر» /tar/ و «ترین» /tarin/ — نشان داده می‌شود؛
 ۴. مقوله مقایسه در نظام تصریفی صفت دو نوع نشانه دارد: «تر» /tar/ و «ترین» /tarin/؛
 ۵. طبقه کلان تصریفی صفت دارای یک طبقه خرد تصریفی است: طبقه خرد «تر» و «ترین».
- براساس ویژگی‌های ساختاری مطرح‌شده، می‌توان نتیجه گرفت که نظام تصریفی صفت کاملاً متحدالشکل و متجانس است.

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله ضمن معرفی نظریه صرف طبیعی و اجزای تشکیل‌دهنده آن، نظام تصریفی زبان فارسی در چارچوب نظریه تجانس نظام — یکی از نظریات فرعی نظریه صرف طبیعی — بررسی شد. سه نظام اسمی، فعلی و صفتی براساس پنج ویژگی مطرح در این نظریه، تجزیه و تحلیل شدند. پس از بررسی‌های انجام‌شده، نتیجه آن بود که صفت همه ویژگی‌های ساختاری معرف نظام تصریفی زبان فارسی را داراست. از این رو، این نظام کاملاً متجانس و متحدالشکل است. از سویی دیگر در تصریف اسم وجود طبقات خرد جمع مکسر و اسم جمع باعث کاستن تجانس این نظام شده؛ اما در سایر ویژگی‌های ساختاری نظام، می‌توان گفت نظامی تقریباً متجانس و متحدالشکل است. طبق ویژگی‌های ساختاری، نظام فعلی زبان فارسی با داشتن یک طبقه خرد بی‌قاعده که متجانس با نظام نیست و نیز وجود نماد مشترک برای زمان، جهت، شخص و شمار و افزون‌بر این، صورت‌های بی‌قاعده در مقوله زمان منجر به کاهش تجانس این نظام شده و این نظام را در رده پایین‌تر از صفت و اسم قرار داده است. این نتایج، فرضیه پژوهش را تایید کرده؛ بدین معنا که نظام تصریفی زبان فارسی تقریباً متجانس است.



۷. پی‌نوشت‌ها

1. agglutinative
2. introflecting
3. monosyllabic
4. system-dependent naturalness in inflection
5. system-congruity
6. categorial markers
7. stability of inflectional classes
8. dative
9. accusative
10. ablative
11. locative
12. categorial system
13. case
14. nominative
15. case formation
16. plural formation
17. umlaut
18. old high german
19. extramorphological
20. phonological reduction of terminal vowels

۲۱. ر.ک. بخش ۴-۲

22. portmanteau

۸. منابع

- البرزی ورکی، پرویز (۱۳۷۹). «روابط تصویری در ساخت واژه زبان فارسی». *مجله زبان شناسی*، س ۱۵، ش ۱، صص ۲۴-۳۳.
- حقیبین، فریده (۱۳۷۸). «بررسی میزان طبیعی نظام تصریفی زبان فارسی بر مبنای نظریه صرف طبیعی». *متن‌پژوهی ادبی (فصلنامه زبان و ادب)*، ش ۹ و ۱۰، صص ۷۵-۹۵.
- ----- (۱۳۷۹). «نگرشی به نظریه صرف طبیعی». *فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*، س ۱۰، ش ۳۶، صص ۲۳-۴۳.
- غنی‌آبادی، سعید (۱۳۷۵). *تصویرگونگی در نحو و صرف زبان فارسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد. زبان‌شناسی همگانی. دانشگاه تربیت مدرس. تهران.

- ماهوتیان، شهرزاد (۱۳۸۳ [۱۳۷۸]). *دستور زبان فارسی از دیدگاه رده‌شناسی*. ترجمه سیدمهدی سمائی. تهران: نشر مرکز.
- مشکوة‌الدینی، مهدی (۱۳۸۴). *دستور زبان فارسی: واژگان و پیوندهای ساختی*. تهران: سمت.
- مظفری، زهرا و فاطمه کوشکی (۱۳۸۶). «بررسی میزان طبیعی بودن فرایند ترکیب زبان فارسی بر مبنای نظریه صرف طبیعی»، *فصلنامه پازند*. س ۳، ش ۱۱. صص ۲۷-۳۹.

References:

- Alborzi Varaki, P. (2000). "Iconicity relations in the morphology of Persian language". *Linguistics Journal*. Vol. 15, No.1. pp.24-33 [In Persian].
- Aronoff, M. & K. Fudeman (2005). *What is Morphology?*. Oxford: Wiley-Blackwell Publishing Ltd.
- Bauer, L. (1988). *Introducing Linguistic Morphology*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Carstairs MacCharty, A. (1992). *Current Morphology*. Routledge: London and New York.
- Dressler, W. U. (1985). "On the predictiveness of natural morphology". *Journal of Linguistics* 21. pp. 321-337
- ----- (1995). "Interactions between Iconicity and other semiotic parameters in language". In R. Simone (Ed.). *Iconicity in Language*. Co. John Benjamins. pp. 21-37.
- ----- (1996). "Principles of naturalness in phonology and a cross components". In B. Hurch & R. A. Rhodes (Eds.). *Natural Phonology: The state of the Art*. New York: Mouton de Gruyter Berlin. pp. 41-51.
- ----- ; K. D. Kolaczyk & A. Katicic (1996). "a contrastive analysis of verbal inflection classes in polish and croatian." In *Suvremena Lingvistika*. Zagreb: Hrvatsko filološko društvo. pp. 127-138.



- Dressler, W. U.; W. Mayenthaler; O. Panagl & W. U. Wurzel (Eds.) (1978). *Leitmotifs in Natural Morphology*. John Benjamins B.V.
- Fudge, E. C. (1994). "Natural phonology". In R. E. Asher & M. Y. Sampson (Eds.). *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. London: Pergamon Press, Vol. 5. pp. 2761-2763.
- Ghaniabadi, S. (1996). *Iconicity in Syntax and Morphology of Persian Language*. M.A. Dissertation of General Linguistics, Trabiati Modares University: Tehran [In Persian].
- Haghbin, F. (1999). "Naturalness Measurement in inflectional system of Persian language on the basis of Natural morphology theory". *The quarterly Journal of Language and Literature*. Tehran. No. 9 & 10. Pp.75-95 [In Persian].
- Haghbin, F. (2000). "Viewing natural morphology theory". *Scientific-Research quarterly of Humanities Science of Alzahra University*. Vol. 10, No. 36, pp. 23-43 [In Persian].
- Haspelmath, M. (2002). *Understanding Morphology*. New York: Oxford University Press Inc.
- Hurch, B. (2006). "Natural Phonology". In Brown, Keith (Ed.). *Encyclopedia of Language & Linguistics*. Second Edition. Vol. 8. Oxford: Elsevier. pp. 541-543.
- Kopecky, K. T. (2001). "Natural linguistics and contemporary linguistic trends with respect to morphosyntactic structures". In http://splet-stari.fnum.uni-mb.si/pedagoska/programi/nem/Germanistik_files/virtual/kopecky/Zagreb~2.html. (acc.10/11/2015).
- Mahootian, Sh. ([1998]2004). *The Grammar of Persian Language: Typological Perspective*. Translated by: S.M. Samaeei, Tehran: Markaz Publication [In Persian].

- Manova, S. (2005). "Towards a theory of conversion in Slavic, evidence from Bulgarian, Russian and serbo-croatian". The Slavic and East European Language Resource Center. In <http://www.seelre.org/glossos/> (acc. 10/7/2015).
- Meshkatodini, M. (2005). *The Grammar of Persian Language: Lexicon and Constructional Links*. Tehran: The Organization of Researching and Composing University Textbooks of Humanities (SAMT) [In Persian].
- Mozafari, Z. & F. Koushki (2007). "Measuring Naturalness of compounding in Persian Language on the basis of Natural morphology theory". *Pazand Quarterly Journal*. Vol.3, No.11. pp. 27-39 [In Persian].
- Waugh, L. & B. A. Lafford (1994). "Markedness". In R. E. Asher & M. Y. Sampson (Eds.). *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. London: Pergamon Press. Vol. 5. pp. 2378-2383.
- Wurzel, W. U. (1994). "Natural morphology". In R. E. Asher & M. Y. Sampson (Eds.). *The Encyclopedia of Language and Linguistics*. London: Pergamon Press. Vol. 5. pp. 2590-2598.